



مروری بر ارتباط تنگاتنگ سبک های تربیتی والدین و شیوع اختلالات رفتاری در دانش آموزان

اقدس فیضی انهر

کارشناس روانشناسی، آموزش پرورش، ایران، ارومیه

لیلا حسینی

کارشناس مدیریت امور فرهنگی، آموزش پرورش، ایران، ارومیه

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی ارتباط سبک های تربیتی والدین و شیوع اختلالات رفتاری در دانش آموزان انجام شده است. این پژوهش در زمره تحقیقات توصیفی - تحلیلی می باشد که در زمینه دستیابی به اطلاعات و یافته های مورد نیاز در راستای ارتباط بین متغیرهای ذکر شده از نتایج تحقیقات داخلی و خارجی انجام شده در این زمینه استفاده شده است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که عوامل فردی و خانوادگی مرتبط با اختلالات رفتاری در دانش آموزان بسیار متنوع بوده و مواردی از قبیل خلق و خوی، جنسیت، آسیب های مغزی و بدکاری های عصب شیمیایی، وضعیت اقتصادی- اجتماعی خانواده، مشکلات روانی والدین، تعارضات شدید والدین، شیوه های انضباطی و سبک های والدگری نامطلوب والدین را در بر می گیرد. در این میان شیوه های تربیتی والدین بیشترین تاثیر را بر شیوع این اختلالات و خصوصا پرخاشگری و قلدری دانش آموزان دارند.

واژگان کلیدی: والدین، اختلال رفتاری، سبک های تربیتی، دانش آموزان

مقدمه

خانواده از مهم ترین نیروهای اجتماعی تعیین کننده ی اجتماعی کردن کودک است. افراد از طریق روابط خانوادگی می آموزند که هنجارهای اجتماعی را محترم بشمارند و یا از آنها سرباز زنند (سیفی و همکاران، ۱۳۹۲). خانواده و سبک های تربیتی از مهم ترین عوامل

در رشد روانی اجتماعی فرزندان هستند (گالارین و آلونسو، ۲۰۱۲). بامریند (۱۹۷۱) سه سبک تربیتی برای فرزندان را مشخص کرده است. سبک مستبدانه یا سلطه‌گر، سبک مقتدر و سبک سهل‌گیر. برخی پژوهشگران کارهای بامریند را با افزودن پذیرش یا محبت والدینی به عنوان بعد دوم توسعه بخشیدند و با استفاده از دو بعد کنترل (سخت‌گیری) و پذیرش، سبک شناسی چهارگانه‌ای را برای سبک‌های تربیتی والدینی شکل داده‌اند (به نقل از پاکدامن و خانجانی، ۱۳۹۰). بعد کنترل به میزان سطح اطلاعات در رابطه والدین - فرزند و سطح تقاضا و انتظارات والدین اشاره دارد؛ بعد پذیرش به میزان حمایت، گرمی، ابراز هیجانی و تقویت مثبت مرتبط با نظرات فرزندان اشاره دارد (کارول و همکاران، ۲۰۰۷). با توجه به مدل مریند والدین دارای اقتدار منطقی، کنترل ثابتی بر فرزندانشان اعمال کرده و استقلال فرزندان را تشویق می‌کنند. در تأکید بر قوانین و اهمیت فرمانبرداری و اطلاعات فرزندان ثابت قدم هستند. رفتارهای رشد یافته از فرزندان انتظار دارند و در عین حال حقوق فرزندان را به رسمیت می‌شناسند و این والدین از میزان بالایی از گرم بودن و پاسخگو بودن برخوردار هستند (اقدسی و همکاران، ۱۳۹۰). والدین مستبد در برخورد با فرزندان خود دستور دهنده بوده و فرزندان را ملزم به اطاعت بی چون و چرا از دستورات می‌دانند و صمیمیت کمی با فرزندان خود دارند. آنها به استفاده از تنبیه گرایش دارند. والدین سهل‌گیر محدودیت‌های خیلی کمی را برای فرزندانشان اعمال می‌کنند و در تأکید بر قوانین و مقررات رفتاری در قبال فرندان سست عمل می‌کنند. البته این نوع والدین دارای روابط گرم و پاسخگو با فرزندان می‌باشند (حسینی و همکاران، ۱۳۹۲). در این میان بررسی‌ها نشان می‌دهد که رفتارهای والدین بر ایجاد و گسترش اختلال سلوک در کودکان و نوجوانان اثر دارد (فینزی دوتان، بیلو و گلب‌چیک، ۲۰۱۱؛ می‌یر، ۲۰۰۹؛ هیپول، ۲۰۰۸). والدین ناآگاه این رفتار را مخالفت با خود تلقی کرده و بیشتر به روش‌های نامناسب تربیتی مانند تنبیه بدنی روی می‌آورند و این کار زمینه بروز و گسترش اختلال سلوک در افراد می‌باشد. در واقع افراد در سن کودکی در برابر والدگری والدین بسیار آسیب‌پذیر هستند و همین یکی از عوامل خطر برای ایجاد اختلال سلوک می‌باشد (گودرزی و همکاران، ۱۳۹۷). در بررسی کینان و همکاران (۲۰۱۰) مشخص شد که از روی رفتارها و سبک‌های والدگری والدین (تنبیه سخت و گرمی کم) می‌توان اختلال سلوک را پیش‌بینی کرد. این دو ویژگی والدین (تنبیه سخت و گرمی کم)، در پژوهش‌های دیگر نیز به عنوان عوامل مرتبط با اختلال سلوک شناخته شده‌اند (عفی و همکاران، ۲۰۰۹؛ هیپول و همکاران، ۲۰۰۸). دیدگاه فرد درباره خودش بسیار مهم می‌باشد و انتقاد مداوم والدین و یا مربی کودک و نوجوان، ممکن می‌باشد به عزت نفس پایین و خشم مفرط در سنین بالاتر منجر گردد که معمولاً در افراد مبتلا به اختلال سلوک رایج است. در شرایط بسیار وخیم کودک حتی یک بار هم از سوی والدین خود تحسین نشده و این اثرات مخربی را بر هویت یابی نوجوان به دنبال خواهد داشت (دادس، کائوچی، ویمالاویرا، هاوس و برن، ۲۰۱۲).

پژوهش‌ها حاکی می‌باشد که چگونگی رفتار والدین تأثیر مستقیمی بر روی کودکان و نوجوانان و حالات هیجانی و رفتارهای آینده او دارد. بسیاری از متخصصین حوزه کودک و نوجوان معتقدند که چگونگی حمایت والدین، سلامت روانی کودکان و نوجوانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (حقوقی و لانگ، ۲۰۰۴). از آنجا که روابط والد - کودک در خلال سه سال نخستین زندگی به صورت گسترده‌ای تحت تأثیر تنیدگی والدین قرار دارد بنابراین روشی که بتواند بر اساس آن چگونگی روابط والد - کودک را در شرایط تنیدگی مفرط مشخص نمود، بخش مهمی از برنامه‌ی پیش‌گیرانه است (استوار، ۱۹۹۱، ترجمه دادستان، ۱۳۸۶). سبک‌های تربیتی، الگوهایی از پرورش فرزندان می‌باشد که از تعامل بهنجار والدین و پاسخ آنها به رفتار فرزندان شکل می‌گیرند (دیسجاردینس و همکاران، ۲۰۰۸). سبک‌های تربیتی به عنوان فعالیت‌های پیچیده، شامل روش‌ها و رفتارهای ویژه‌ای می‌باشد که به طور مجزا یا در تعامل با یکدیگر، بر رشد کودک تأثیر می‌گذارد. پایه و اساس سبک تربیتی، بیان‌گر تلاش‌های والدین جهت کنترل و اجتماعی کردن فرزندانشان می‌باشد. در واقع سبک‌های تربیتی ترکیب‌هایی از رفتارهای والدین می‌باشد که در موقعیت‌های گسترده‌ای روی می‌دهند و یک سبک و جو خاص تربیتی را به وجود می‌آورد (حسینی و همکاران، ۱۳۹۲). براین اساس تحقیق حاضر انجام شده است تا به این پرسش اساسی پاسخ دهد که نوع سبک تربیتی والدین تا چه حد می‌تواند رفتارهای ناسازگارانه دانش‌آموزان را در کودکی و نوجوانی کنترل کند؟

مبانی نظری سبک های فرزند پروری

هر خانواده شیوه های خاصی را در تربیت فردی و اجتماعی فرزندان خویش بکار می گیرد. این شیوه ها که سبک های فرزند پروری نامیده می شود متاثر از عوامل مختلفی از جمله عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره می باشد (هاردی و همکاران ۱۹۹۳).

بنابراین نگرشها، اعتقادات و رفتارهای والدین که در قالب الگوی خانوادگی یا شیوه های فرزند پروری نمود پیدا می کند، عامل بسیار مهمی در تکوین شخصیت و تثبیت خصوصیات اخلاقی فرزندان و هویت محسوب می شود (کارگر شولی و پاکنژاد، ۱۳۸۲). هر کدام از این شیوه های خاص تربیتی، می تواند در شکل گیری شخصیت و هویت کودک نقش اساسی داشته باشد چنانکه رشد یافتن در یک محیط خانوادگی گرم و صمیمی بطور مثبتی با رشد روانی سالم در طول دوران نوجوانی مرتبط می باشد (گروتوانت و کوپر، ۱۹۸۶؛ به نقل از خواجه پور و عطار، ۱۳۸۶).

سبک های فرزند پروری روش هایی هستند که والدین در برخورد با فرزندان خود اعمال می کنند و در شکل گیری و رشد آنان در دوران کودکی و خصائص شخصیتی و رفتاری آنها تأثیر فراوان و عمیقی دارد (شعاری نژاد، ۱۳۷۵).

سبک فرزند پروری مجموعه ای از نگرشهای والدین نسبت به کودکان می باشد که منجر به ایجاد جو هیجانی میشود که در آن جو رفتارهای والدین بروز می نماید. این رفتارها هم دربرگیرنده رفتارهای مشخص (رفتارهایی که در جهت هدف والدین است) که از طریق آن رفتارها، والدین به وظایف والدینی شان عمل می کنند (اشاره به رفتارهای فرزند پروری دارد) و رفتارهای غیر مرتبط با هدف های والدینی می باشد که شامل ژستها، تغییر در تن صدا یا بیان هیجانهای غیر ارادی می باشد. در واقع فرزند پروری فعالیتی پیچیده و دربرگیرنده رفتارهای خاصی می باشد که کودک را تحت تأثیر قرار می دهد (دارلینگ و استنبرگ، ۱۹۹۳).

بامریند (۱۹۹۱)، فرزند پروری، شیوه تربیتی اعمال شده از سوی والدین است، که شامل مجموعه رفتارهای متعدد و گوناگون طبیعی و بهنجار می باشد که والدین به منظور کنترل کردن و اجتماعی نمودن کودک از آن استفاده می کنند، دو نکته مهم در این تعریف وجود دارد، اول این که شیوه تربیتی به معنی توصیف و تبیین رفتارهای متعدد و گوناگون، اما بهنجار و طبیعی والدین است، به عبارت دیگر، رفتارهای نامناسب و نادرست والدین که می توان نمونه های آن را در خانواده های آشفته و پریشان یا بیمار یافت، شامل نمی گردد. دوم این که، شیوه ی تربیتی بهنجار و طبیعی حول محور مسأله کنترل متمرکز است. واضح می باشد که والدین در زمینه کنترل اجتماعی ساختن کودک و گستره عملکرد خود با یکدیگر تفاوت دارند. اما با وجود همه تفاوت ها نقش اصلی همه والدین، تأثیر گذاری و آموزش و کنترل کودک است.

مک کوبی و مارتین (۱۹۸۳)، شیوه فرزند پروری را دارای دو مؤلفه مهم دانستند: ۱- پاسخ دهی والدین ۲- توقع والدین.

پاسخ دهی والدین: به موضوعی اشاره می کند که والدین تا چه اندازه خود را با رفتارهای کودکان خود وفق می دهند و به ارضای نیازها و تقاضا وجود را در کودک پرورش می دهند، چنین پروسه ای از طریق شناخت والدین از کودک و خصوصیات وی انجام می پذیرد (بامریند، ۱۹۹۱).

توقع والدین: اشاره می کند به درجه ای که والدین انتظارات و درخواست های از فرزندان خود دارند ، و به رفتار مسئولانه اشاره می کند. این والدین معیارهای زیادی برای فرزندان تعیین می کنند و انتظار دارند فرزندان به آن ها دست یابند (گورلینک، ۲۰۰۹).

تاریخچه شیوه های فرزند پروری

منظور از شیوه های فرزند پروری روش های می باشد که والدین برای تربیت فرزندان خود به کار گیرند و بیانگر نگرشهای می باشد که آنها نسبت به فرزندان خود دارند. اصطلاح فرزند پروری از ریشه (Brio) به معنای زندگی بخش گرفته شده می باشد در دهه قرن حاضر روشهای فرزند پروری با الهام از مکاتب رفتار گرایی در مورد ایجاد عادات خوب و خاموش کردن عادات بد این دیدگاه کنترل شده و غیر عاطفی در زمینه تربیت فرزندان به شکل اغراق آمیزی در بیان جان واتسون بنیانگذار دیدگاه رفتار گرایی می باشد، اما بعد از ۱۹۴۰ شیوه فرزند پروری در جهت سهل گیر و انعطاف پذیر بیشتر دگرگون شد و متأثر از مکتب تحلیل گری و امنیت عاطفی کودک و پرهیز از زیان های ناشی از کنترل شدید تأکید گردید. به نظر می رسد در حال حاضر شاهد نوسانهایی در جهت عکس هستیم، امروزه والدین در یافتند که ساده گیری پاسخ گویی مشکل آ»ها نمی باشد به هر حال روابط والدین و فرزندان یکی از بخشهای مهم روانشناسی می باشند(آب روشن ، ۱۳۷۰).

در مورد شیوه فرزند پروری و تاریخچه آن باید گفت که در هر دوره با توجه به نگرشهای اجتماعی رایج نسبت به کودکان، شیوه تربیت و پرورش گزینش در مورد کودکان اعمال شده است. مثلاً در سه دهه نخست قرن گذشته روشهای خشک و خشن بودند و در آن زمان، به والدین توصیه می شد با بغل کردن کودک به هنگام گریه کردن او را لوس نکنند، طبق برنامه ثابتی به او غذا بدهند و آداب توال رفتن را در همان سال اول زندگی به او آموزش بدهند، جای تردید می باشد که پدران و مادران زیادی این شیوه خشک را به کار بسته باشند. اما در هر حال توصیه متخصصان آن زمان چنین بوده می باشد(رضایی، ۱۳۷۵). شیوه های قدیمی فرزند پروری، روش های کنترل و تنبیه بدنی را برای جلوگیری از لوس کردن بچه ها تجویز می کردند، اما در نظریه های جدید تعلیم و تربیت تأکید بیشتر بر جنبه های روان شناختی ملایم همراه با استدلال و نصیحت می باشد(کریمی، ۱۳۸۹).

شیوه فرزند پروری از دو عنصر تشکیل شده است. در خو می باشدکنندگی والدین (کنترل) و پاسخ دهندگی والدین (گرمی و پذیرش). بامریند (۱۹۹۱)، هفت نوع از سبک های والدینی را مشخص کرد، که به ترتیب زیر ذکر می شوند:

اقتدار منطقی: والدینی که در محیط خانوادگی آن ها فشار روانی، مشکلات رفتاری، استفاده از مواد و الکل دیده نمی شود، و دارای نظام تربیتی ثابت و محیطی گرم و حمایتی هستند. در این خانواده ها سازگاری با کودکان و تصویب عقاید آن ها و مشورت کردن در امور خانواده در سطح بالایی می باشد(قادری، ۱۳۸۹).

مردم سالار: والدین در این خانواده، ثبات خیلی کم و نامتعارفی را نشان می دهند. مصرف زیاد مواد و اعمال قدرت و دستور دادن خیلی کم است. حمایت و مراقبت زیاد و مشکلات رفتاری کم تر دیده می شود (قادری، ۱۳۸۹).

دستوردهنده: این خانواده ها محدود کننده و درخومی باشدکنندگی بالایی دارند و پاسخ گویی در آن ها دیده می شود آن ها به اطاعت و همنوایی با قدرت ارزش می گذارند، یک محیط منضبط و مجموعه ای روشن از قواعد ایجاد می کنند و بر فعالیت های فرزندان شان نظارت دارند، و نیز طردکنندگی و فقدان مسئولیت اجتماعی در آن ها وجود دارد (قادری، ۱۳۸۹).

استبدادی-آمرانه: این نوعی از خرده تیپ دستور دهنده می باشد که والدین، دخالت کنندگی بالایی دارند.

غیراستبدادی -آمرانه : خرده تیپ دیگری از والدین دستور دهنده می باشد که والدین، حالت دخالت کنندگی کم تری دارند (قادری، ۱۳۸۹).

غیرمتعهد: این نوع والدین نه پاسخگو هستند و نه حالت درخومی باشندکنندگی دارند. آن ها هیچ نظارتی بر فرزندان شان ندارند، و حالت طردکنندگی و غفلت در این خانواده ها زیاد دیده می شود. مادران غیرمتعهد ارتباطات ضعیفی دارند و مشکلات رفتاری در پدران دیده می شود(قادری، ۱۳۸۹).

محبت کافی: مشکلات و نابسامانی های رفتاری در این خانواده وجود ندارد و والدین همه ابعاد شیوه های فرزندپروری را تا حدودی رعایت می کنند (ریپنسیکی و شانک، ۲۰۰۲).

دیدگاه های نظری فرزندپروری

۱. نظریه بامریند

مطالعه بامریند (۱۹۶۶) از شیوه های تربیتی، رویکردی التقاطی می باشد که به آسانی نمی توان آن را با نظریه ی تاریخی خاصی مرتبط دانست. کار او، نه به تبعیت از نظریه ای خاص، بلکه بر اساس طرد نظریات پیشین بنا شده می باشد او نظریات روانکاوی، انسان گرایی و رفتار گرایی را در فهم تعاملات والد - کودک و اثرات آن بر کودکان فاقد ارزش می دانست. هدف او مطالعه ترکیب عواملی همچون آسان گیری و کنترل بود. لازم به ذکر می باشد که او شخصیت والدین را جدای از عقاید و رفتارهای آنها نمی داند و به طور مجزا به بررسی آن نمی پردازد. او با استفاده از رویکرد تواتری، بسیاری از انواع رفتارها و عقاید را تشریح و شناسایی کرد. با وجود این، بدون شک او نیز محقق یک سوپیه است. وی آشکارا از این نوع تعامل، به عنوان بهترین مسیر رشد نسبت به سایر انواع دفاع کرده است.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ دایانا بامریند پژوهشی را با استفاده از مشاهده طبیعی، مصاحبه با والدین و سایر شیوه های پژوهش بر بیش از ۱۰۰ کودک سن مدرسه اجرا کرد. یافته ها سه ویژگی را آشکار ساخت:

پذیرش و روابط نزدیک - کنترل - استقلال دادن

بنابراین چهار سبک فرزندپروری بدست آمد که در هر یک از این ویژگیها با هم تفاوت دارند.

۱- فرزندپروری مقتدرانه

این روش موفق ترین روش فرزندپروری می باشد که پذیرش و روابط نزدیک، روش های کنترل سازگارانه و استقلال دادن مناسب را شامل می شود. والدین مقتدر، صمیمی و دلسوز و نسبت به نیازهای کودک حساس هستند. آنها قاطع هستند اما دخالت گر و محدود کننده نمی باشند. شیوه های انضباطی آنها بجای تنبیهی بودن حمایت کننده است. این والدین قوانین و رهنمودهایی پی ریزی می کنند که فرزندان آنها چنان بار می آیند که از آنها پیروی کنند و اغلب برای مطیع سازی از استدلال و منطق بهره می جویند و به منظور توافق با کودک با او گفت و گو می کنند. از رفتارهای نامطلوب نمی ترسند و تاب مقاومت در برابر عصبانیت کودک را دارند و به تلاش های کودک در جهت جلب حمایت و توجه پاسخ می دهند و از تقویت های مثبت بیشتری استفاده می کنند. این والدین در بعد محبت نیز عملکرد خوبی دارند و در ابراز محبت و علاقه و مهربانی دریغ نمی ورزند. آنها حقوق ویژه خود را به عنوان یک بزرگسال می شناسند و به علایق فردی و ویژگی های خاص کودک خود نیز آگاهی دارند. در کل این والدین در عین گرم و صمیمی بودن با فرزند خود، کنترل کننده و مقتدر هستند. این شیوه به فرزندان کمک می کند تا با هنجارهای اجتماعی بهتر سازگار شوند.

۲- فرزندپروری مستبدانه

این روش از نظر پذیرش و روابط نزدیک پایین، از نظر کنترل اجباری بالا و از نظر استقلال دادن پایین است. والدین مستبد، سرد و طرد کننده هستند. نمایش قدرت والدین اولین عاملی می باشد که این شیوه را از دیگر شیوه ها متمایز می سازد. در این سبک فرزندان چنین بار آورده می شوند که از قوانین سختگیرانه ایی که بوسیله والدین بوجود می آید پیروی کنند. نتیجه شکست در پیروی از چنین قوانینی معمولاً تنبیه و اعمال زور می باشد و برای کنترل کودکان خود از شیوه های ایجاد ترس استفاده می کنند. والدین مستبد معمولاً نمی توانند دلیلی که پشت این قوانین می باشد را توضیح دهند. اگر از آنها خواسته شود که علت را توضیح دهند ممکن می باشد به سادگی پاسخ دهند "چونکه من این چنین گفتم". این والدین خواسته های زیادی دارند اما در قبال فرزندانشان پاسخده نمی باشند. این والدین انتظار دارند فرمان های آنها بدون چون و چرا اطاعت شود. والدین در شیوه استبدادی کم ترین مهرورزی و محبت را از خود نشان می دهند.

۳- فرزندپروری سهل گیرانه

در این سبک، والدین مهرورز و پذیرا هستند ولی متوقع نمی باشند، کنترل کمی بر رفتار فرزندان خود اعمال می کنند و به آنها اجازه می دهند در هر سنی که باشند خودشان تصمیم گیری کنند، حتی وقتی که هنوز قادر به انجام آن نمی باشند. خانواده این والدین نسبتاً آشفته است. فعالیت خانواده، نامنظم و اعمال مقررات، اهمال کارانه است. والدین سهل انگار در عین آنکه به ظاهر نسبت به کودکان خود حساس هستند، اما توقع چندانی از آنها ندارند. این والدین بسیار به ندرت به فرزندان خود اطلاعات صحیح یا توضیحات دقیق ارائه می دهند. آنها از روش های احساس گناه و انحراف استفاده می کنند. این والدین همچنین در بیشتر موارد در مواجهه با بهانه جویی و شکایت کودک، سر تسلیم فرود می آورند. این والدین به ندرت به فرزندان انضباط می دهند با فرزندان ارتباط برقرار می کنند، و معمولاً بجای یک والد جایگاه یک دوست را دارند.

۴- فرزندپروری بی اعتنا

در این روش، پذیرش و روابط پایین، کنترل کم و بی تفاوتی کلی نسبت به استقلال دادن وجود دارد. این والدین اغلب از لحاظ هیجانی جدا و افسرده هستند و وقت و انرژی کمی برای فرزندان صرف می کنند. در حالی که این والدین نیازهای پایه ای فرزندان را برآورده می کنند اما عموماً از زندگی فرزندانشان گسسته هستند. در موارد افراطی حتی ممکن می باشد فرزندان خود را در طرد یا در رفع نیازهای آنها اهمال کند.

پژوهش های معاصر در شیوه های فرزند پروری از مطالعات "بامریند" درباره کودکان و خانواده های آنان نشأت گرفته است. استنباط بامریند از شیوه های فرزند پروری بر رویکرد تیپ شناسی بنا شده می باشد که بر ترکیب اعمال فرزند پروری متفاوت متمرکز است. تفاوت در ترکیب عناصر اصلی فرزندپروری (مانند گرم بودن، درگیر بودن، نظارت و سرپرستی) تغییراتی در چگونگی پاسخهای کودک به تأثیر والدین ایجاد می کند (به نقل از زنگنه ثانی، ۱۳۹۶).

علاوه بر بامریند، پژوهشگران دیگر نیز برای توصیف سبک های فرزند پروری رویکرد ابعادی داشته اند. سیموند (۱۹۳۹) این ابعاد را پذیرش، طرد و مسلط، مطیع دانسته است. شافر (۱۹۵۹) عشق، خصومت و اختیار، کنترل و بیکر (۱۹۶۴) گرمی، خصومت و محدود بودن، آسان گیر بودن را از سبکهای فرزند پروری دانسته اند (براون و وایت ساید ۲۰۰۷ به نقل از احمدی، ۱۳۹۳).

روشهای متفاوتی برای فرزند پروری مطرح شده است. بامریند با توجه به دو بعد پاسخ دهی و تقاضا چهار روش فرزند پروری را عنوان کرده است:

بعد پاسخ دهی (صمیمیت و اطمینان بخشی): به میزان تلاش والدین برای رشد ابراز وجود و استقلال در کودکان و توجه به نیازهای آنان اشاره دارد.

بعد تقاضا (کنترل): به تلاش والدین برای یکپارچگی خانواده و جذب فرزندان در خانواده از طریق داشتن تقاضاهای متناسب با توانایی های فرزندان، نظارت بر آنان و وضع مقررات اشاره دارد (بامریند، ۱۹۹۱).

۲. الگوی وینتر باتم

ماریا وینتر باتوم (۱۹۵۳؛ به نقل از قادری، ۱۳۸۹) پژوهشهایی را بر روی روابط کودکان با مادرانشان انجام داد. وی سه بعد از روابط مادر- کودک را مطرح کرد که عبارتند از:

۱. بعد استقلال آموزی: والدینی که از این روش استفاده می کنند انتظار دارند و تلاش می کنند تا فرزندان مستقل پرورش دهند که بتوانند کارهای شخصی شان (همچون دوست یابی و امور مدرسه) را بدون نیاز به کمک دیگران انجام دهند.
۲. بعد تسلط آموزی: مادرانی که این سبک را به کار می برند انتظار دارند که فرزندان فعالیتهایی همچون ورزش، سرگرم کردن خود و انجام کارهای مشکل را بیاموزند و انجام دهند. بنابراین تلاش می کنند تا کودکان خود را در یادگیری این امور ترغیب کنند.
۳. بعد مراقبت آموزی: مادرانی که این سبک را به کار می برند بر یادگیری مهارتهای مربوط به امور شخصی در منزل مانند غذا خوردن، خوابیدن و... کودکانشان تاکید می ورزند.

۳. نظریه آدلر

یکی از نظریه پردازان سبک های فرزند پروری آلفرد آدلر است. استین (۲۰۰۲، به نقل از زنگنه ثانی، ۱۳۹۶) مواردی را به دیدگاه او افزوده و تقسیم بندی به شرح زیر ارائه داده است:

۱. سبک آزاد منش و امید بخش: والدین در این سبک منحصر به فرد بودن کودک را قبول دارند. احساس عمیق احترام و مساوات را به او عرضه می کنند. کودک را تشویق می کنند که خطای خود را تصحیح کرده و توانایی های خود را گسترش دهد، کودک را راهنمایی می کنند تا اهمیت همکاری را دریابد.
۲. سبک بسیار آسان گیر: والدین، هدایا و مزایا و امتیازات زیادی را بر سر کودک می ریزند ولی توجهی به نیازهای اصلی او ندارند. کودک در چنین محیطی کسل و بی تفاوت می باشد و ابتکار و خود انگیختگی خود را از دست می دهد.
۳. سبک بسیار مطیع: والدین تسلیم آرزوها، خواسته ها و امیال کودک می شوند. والدین نمی توانند به کودک نه بگویند. کودک در چنین محیطی به راحتی حقوق دیگران را نادیده می گیرد و هیچ محدودیتی را نمی شناسد.
۴. سبک بسیار جدی: والدین دائما بر رفتارها و اعمال کودک نظارت دارند. دائما در حال دستور دادن هستند، بسیار سخت گیر بوده و تمایل دارند کودک را تعلیم دهند. در این حالت این احتمال وجود دارد که کودک منفعلانه از دستورات اطاعت کند و یا لجبازت ورزد و یا منفعلانه مقاومت کند که نشانه های آن تنبلی، خیالبافی کردن و فراموشکاری می باشد که منجر به نافرمانی می شود.
۵. سبک کمال گرا: والدین هنجارهای بسیار بالایی دارند و تنها در صورتی کودک را قبول دارند که عملکردش مطابق استانداردهای آنها باشد. کودک بیش از حد تلاش کرده ولی نمی تواند هنجارها را برآورده کند، در نتیجه احساس بی ارزشی می کند.

۶. سبک بسیار مسئول: به دلایل مختلف از قبیل شرایط اقتصادی، فوت یا بیماری ممکن می باشد یکی از والدین مسئولیت های سنگین را برعهده کودک بگذارد. کودک ممکن می باشد مسئولیت ها را با دلخوری بپذیرد و از بازیهای راحت و طبیعی دوران کودکی محروم شود.

۷. سبک بی توجه: والدین اغلب مشغله فراوان دارند یا نمی باشند، هیچ کس محدودیتی قرار نمی دهد. والدین نمی توانند با کودک روابط صمیمی برقرار کنند.

۸. سبک طرد کننده: هرنوع پذیرش را طرد کرده و با کودک به عنوان یک فرد مزاحم رفتار می کنند. این رفتار می تواند از ازدواج اجباری یا داشتن کودک ناقص ناشی شود. کودک به خود به عنوان یک فرد تنها و ناتوان می نگرد و از احساس بی ارزشی رنج می برد.

۹. سبک تنبیهی: اغلب با اعمال فشار زیاد و کمال گرایی همراه است. تنبیه بدنی اغلب برای برقراری نظم به کار می رود و ممکن می باشد والدین عصبانیت شخصی خود را بر سر کودک خالی کنند. کودک هم به فکر انتقام گیری می باشد و ممکن می باشد احساس گناه نماید.

۱۰. سبک خود بیمار انگارانه: جو خانه مضطرب و ترسناک است. کودک ممکن می باشد به خاطر مساله ای جزئی در خانه بماند و به مدرسه نرود. احساس محدودی که از طرف والدین خود دریافت می کند باعث می شود درباره علایم خود اغراق کند.

۱۱. سبک از نظر جنسی تحریک کننده: والدین ممکن می باشد در حین حمام کردن کودک را نوازش کنند و یا اینکه کودک را با خود به رخت خواب ببرند. با کودک همانند وسیله شهوانی کوچکی رفتار می شود و کودک زودتر از موعد با مسائل جنسی روبه رو می شود. کودک باید راز دار باشد و اغلب شاک و پریشان می باشد و احساس گناه می کند.

۴. الگوی شفر

شفر با مطرح کردن ابعاد گرمی/ سردی و آزادی/ کنترل، یک الگوی فرضی در مورد روابط والدین- کودک ارائه داد و آن را به چهار دسته تقسیم می کند:

۱- والدین با محبت و آزاد گذارنده

این والدین کسانی هستند که معمولاً به عنوان والدین نمونه شناخته می شوند. کودکان آنها دارای استقلال بوده و رفتار اجتماعی مناسبی دارند.

محبت و گرمی توام با آزادی موجب می شود به علت داشتن فضای مناسب برای برون ریزی هیجانی و عدم وجود پاسخهای نامناسب از سوی والدین، حالت های پرخاشگری در کودکان چنین خانواده هایی دیده نشود.

۲- والدین با محبت و محدود کننده

گاهی محبت والدین محدودیتهایی را به دنبال دارد. این والدین فرصت کسب تجربه و یادگیری را از کودکان سلب می کنند. آنها با محبت افراطی، آزادی لازم را از کودکان خود سلب می کنند.

۳- والدین متخاصم و محدود کننده

رفتارهای خصومت آمیز این نوع والدین که بیشتر بر اصل تنبیه استوار می باشد به همراه سخت گیری و محدودیت شدیدی که نسبت به فرزندان اعمال می کنند، موجب ایجاد احساس خصومت شدید در فرزندان آنها می شود. از سویی عدم اجازه به کودک در ظاهر ساختن این احساس موجب عصبانیت در کودک می شود.

۴- والدین متخاصم و آزادگذارنده

تفاوت این کودکان با گروه قبلی در این می باشد که همراه شدن عامل خصومت با عامل آزادی موجب ایجاد رفتارهای پرخاشگرانه به شدیدترین حالت در این کودکان می گردد. نتایج برخی مطالعات نشان داده می باشد که والدین کودکان بزهکار این الگو را از خود نشان می دهند (قادری، ۱۳۸۹).

۵. نظریه اریکسون

بنابر نظریه « تحول روانی اجتماعی اریکسون، شکل گیری شخصیت بر طبق مراحل و بر اساس رشد بدنی که تعیین کننده کشش فرد نسبت به جهان خارجی و هشیار شدن وی نسبت به آن می باشد تحقق می پذیرد. بر اساس مراحل ۸ گانه» روانی اجتماعی اریکسون، اهداف و سبکهای فرزند پروری والدین در مراحل مختلف رشد تغییر می کند (هترینگتون، ۱۹۷۸، به نقل از احمدی، ۱۳۹۳).

در مرحله اول رشد روانی اجتماعی اریکسون که اعتماد در برابر عدم اعتماد می باشد و از تولد تا ۱۸ ماهگی را شامل می شود، هدف اصلی فرزند پروری در این مرحله پاسخگویی به نیازهای فرزند می باشد. هدف اصلی فرزند پروری برای کودکانی که در سنین ۱۸ ماهگی تا ۳ سالگی به سر می برند و در مرحله خود مختاری در برابر شک و تردید می باشند، کنترل رفتار فرزندان می باشد. برای کودک ۳ تا ۵ ساله که در مرحله ابتکار در برابر احساس گناه به سر می برد، هدف عمده فرزند پروری باید پرورش خود گردانی باشد (هترینگتون، ۱۹۷۸، به نقل از احمدی، ۱۳۹۳).

مرحله چهارم که اریکسون این مرحله را کارایی در برابر احساس حقارت نامیده می باشد و کودکان ۵ تا ۱۱ ساله را در بر می گیرد ، هدف اصلی فرزند پروری ترقی دادن و پیشرفت کودک است. در مرحله پنجم که دوران نوجوانی است (۱۱ تا ۱۸ سالگی) و مرحله هویت در برابر آشفتگی می باشد، هدف اصلی فرزند پروری تشویق به استقلال و حمایت های عاطفی است (هترینگتون، ۱۹۷۸، به نقل از احمدی، ۱۳۹۳).

۶. الگوی زیگلن

زیگلن روشهای ارتباطی والدین و فرزندان را به چهار قسمت کلی تقسیم کرده است:

۱- والدین مقتدر ۲- والدین مستبد ۳- والدین سهل گیر ۴- والدین مسامحه گر یا بی اعتنا

که در زیر ویژگی های هر یک از آنها را مورد بحث قرار می دهیم.

والدین مقتدر : والدین مقتدر انعطاف پذیر و مطالبه کننده هستند. آنها بر روی فرزندان نشان کنترل اعمال می کنند اما در عین حال پذیرنده و پاسخ دهنده نیز هستند. به طور پیوسته آن قوانین را اجرا می کنند. آنها همچنین دلیل و منطق این قوانین و محدودیت ها را توضیح می دهند. نسبت به نیازها و دیدگاههای کودکانشان پذیرنده هستند و مواقعی که آنها در حال توصیه به فرزندان هستند احترام فرزندان را نیز رعایت می کنند (پاکدامن و خانجانی، ۱۳۹۰).

مقررات واضحی برای رفتارهای کودکان وضع می کنند. قاطع هستند ولی سخت گیر و تحمیل کننده نمی باشند. روش های انضباطی شان حمایتی می باشد تا اینکه تنبیهی باشد. آنها می خواهند کودکانشان ابراز وجود کنند. همچنین این کودکان از لحاظ اجتماعی مسئولیت پذیر و خودنظم ده و اهل مشارکت می باشند (زنگنه ثانی، ۱۳۹۶).

والدینی که از سبک اقتدار منطقی استفاده می کنند به فرزندان خود می آموزند که درگیری و اختلاف نظر با در نظر گرفتن نقطه نظر فرد دیگر و در چارچوب گفتگو، به طور موثر حل خواهد شد. آنها متناسب با سن فرزندان به آنها مسئولیت می دهند و برای رسیدن فرزندان به حداکثر سطح رشدی لازم برای دستیابی به یک فردیت مطمئن و مستقل، ساختار لازم را فراهم می آورند (زنگنه ثانی، ۱۳۹۶).

والدین مستبد: این والدین قوانین را به طور انعطاف ناپذیری تحمیل می کنند. از نظر تربیتی خشن و تنبیه گرند. با رفتار بد مقابله می کنند و کودک بدرفتار را تنبیه می کنند. ابراز محبت و صمیمیت آنها نسبت به کودکان در سطح پایین است. آنها امیال کودکان را در نظر نمی گیرند و عقایدشان را جویا نمی شوند. کودکان دارای چنین والدین ثبات روحی و فکری ندارند و خویشتن را بدبخت می پندارند. آنها زود ناراحت می شوند و در برابر فشارهای روانی آسیب پذیرند.

والدین مستبد از نظر درخومی باشدکنندگی و دستور دادن در سطح بالایی هستند اما پاسخ دهنده نمی باشند. آنها قدرت مدار و واضع قانون هستند و انتظار دارند دستوراتشان بدون توضیح دادن اطاعت شود. همچنین آنها محیط های ساختار یافته با قواعد واضح فراهم نمی کنند (زنگنه ثانی، ۱۳۹۶).

والدین سهل گیر: این والدین نسبت به آموزش رفتارهای اجتماعی سهل انگار هستند. نظم و ترتیب و قانون کلی در این نوع خانواده حاکم می باشد و پایبندی اعضا به قوانین و آداب و رسوم اجتماعی بسیار کم است. هر کس هر کاری که بخواهد می تواند انجام دهد. فرزندان در چنین خانواده هایی دارای استقلال فکری و عملی هستند و به سبب هرج و مرج، نوعی تزلزل روحی در این گونه خانواده ها به چشم می خورد.

این تزلزل باعث بی بند و باری کودکان شده و سبب می شود آنان نسبت به زندگی احساس مسئولیت نکنند. همچنین از ویژگی های فرزندان رشد یافته در چنین خانواده هایی می توان گفت آنها در مقابل بزرگسالان مقاوم و لجوجند. آنها دارای اتکای به نفس پایینی هستند، زود خشمگین و زود خوشحال می شوند، تکانشی و پرخاشگرند و در مقابله با فشارهای روانی دچار مشکل می شوند (زنگنه ثانی، ۱۳۹۶).

والدین مسامحه گر یا بی اعتنا (بی کفایت یا طرد کننده):

والدینی که کنترل پایین و پذیرش پایین را ترکیب می کنند، نسبتاً در پرورش کودکانشان غیرمداخله گر هستند. به نظر می رسد آنها از فرزندانشان مواظبت نمی کنند و ممکن می باشد که آنها را طرد کنند. به عبارت دیگر آنها به گونه ای غرق در مشکلات خود شده اند که نمی توانند نیروی کافی برای برقراری و اجرای قوانین اجتماعی انجام دهند (زنگنه ثانی، ۱۳۹۶).

والدین بی توجه، هم کم توقع و هم طردکننده هستند. فرزندان آنها یعنی کودکانی که محبت یا پذیرش ناچیزی از جانب والدین خود تجربه کرده اند و همزمان انضباط کم یا نظارت ناهماهنگ والدین در مورد آنها اعمال شده است، در سالیهای بعدی مشکلات سازگاری نشان می دهند؛ به ویژه زمانی که تنبیه بدنی روی آنها اعمال شده باشد. وقتی کودکان تنبیه بدنی تجربه می کنند، می آموزند که استفاده از خشونت روش مناسبی برای حل درگیری و اختلافات است. در نتیجه تمایل پیدا می کنند از چنین روشی برای حل درگیری



و اختلافات استفاده کنند. از همین رو کودکانی که تنبیه جدی شده اند در خطر ابتلا به مشکلات رفتاری قرار دارند و به آزار و اذیت دیگران می پردازند (زنگنه ثانی، ۱۳۹۶).

با اندکی تامل متوجه می شویم دیدگاه زیگلمن با دیدگاه شفر تفاوت چندانی ندارد و تفاوت بیشتر در الفاظ است. در واقع باید گفت دیدگاه ارائه شده از سوی شفر علیرغم گذشت سالیان زیاد همچنان ثابت باقی مانده است، زیرا والدین مقتدر زیگلمن همان والدین گرم و کنترل کننده شفر، والدین مستبد زیگلمن همان والدین سرد و کنترل کننده شفر، والدین سهل گیر زیگلمن همان والدین گرم و آزاد گذارنده شفر و والدین مسامحه گر زیگلمن همان خانواده سرد و آزاد گذارنده شفر می باشد.

پیشینه پژوهشی

سهرابی و همکاران (۱۳۹۴) پژوهشی با عنوان اثربخشی آموزش فرزندپروری والدین بر کاهش علایم اختلال سلوک و بهبود سبک های فرزندپروری انجام دادند. نمونه پژوهشی شامل ۳۲ نوجوان به همراه والدین شان بودند که در دو گروه آزمایش و کنترل قرار داشتند. نتایج بعد مداخله نشان داد که علایم اختلال سلوک کاهش یافته و سبک های مستبدانه و سهل گیرانه والدین کاهش یافته و سبک اقتدارگرانه آنها افزایش معناداری را نشان داد.

اسماعیلی نسب، علیزاده، احدی، دلاور و اسکندری (۱۳۹۰) پژوهشی را تحت عنوان مقایسه اثربخشی دو روش آموزش والدین با رویکرد آدلر - درایکورس و بارکلی بر بهبود مؤلفه های محیط خانواده در خانواده های دارای فرزندان با اختلال سلوک انجام دادند. در این پژوهش نیمه آزمایشی از میان ۵ مدرسه منطقه ۷ تهران، والدین ۳۰ کودک دوره دبستانی که براساس مقیاس علائم مرضی کودکان (CSI-4) واجد ملاک های تشخیصی اختلال سلوک بودند، انتخاب و والدین در سه گروه قرار گرفتند و در نهایت با افت آزمودنی ها ۱۳ نفر در گروه رفتاری، ۱۱ نفر در گروه آدلری و ۱۱ نفر در گروه کنترل قرار گرفتند. بعد از مداخله و تحلیل با روش کوواریانس نتایج نشان داد که در گروه آموزش آدلری در مقایسه با گروه کنترل کاهش معناداری در تعارض و کنترل حاصل شد و افزایش معناداری در جهت گیری فرهنگی و تأکید اخلاقی - مذهبی به وجود آمد و لی در گروه رفتاری فقط تعارض در مقایسه با گروه کنترل کاهش یافت.

فورلونگ، مگ گیلوای، بی واتر، هوچینگس، اسمیت و دیگران (۲۰۱۲) در پژوهش خود نشان می دهند که آموزش شیوه های فرزند پروری مبتنی بر رویکرد های شناختی رفتاری گروهی می تواند سبب کاهش نشانگان اختلال سلوک در فرزندان ۳ تا ۱۲ ساله آنان گردد. بنابراین شیوه های فرزند پروری مبتنی بر شناخت درمانی می تواند اختلال سلوک را کاهش دهد.

سوخودوسکی و مارتین (۲۰۰۸) در پژوهش خود مبنی بر آموزش والدین نشان می دهند که آموزش شیوه های فرزند پروری در والدین می تواند رفتارهای ضد اجتماعی و اختلال سلوک را در بین کودکان و نوجوانان کاهش دهد.

نتیجه گیری

نتایج مطالعات مختلفی نشان می دهند محیط خانواده و ناتوانی والدین در اداره صحیح، مدیریت و شیوه های فرزند پروری والدین بر بروز اختلال های مختلف همانند اختلال سلوک تأثیر گذار است. بر اساس این مطالعات، شیوه تعامل و ارتباطات بین والدین و فرزندان که در واقع نشان دهنده سبک های فرزند پروری آنان است، از یک سو الگوهای رفتاری و شناختی خاصی را در اختیار نوجوانان قرار می دهد که در سنین کودکی در ذهن آنها به شکلی پایدارتر و ماندگار تر شکل می گیرد و تبدیل به الگوی رفتاری و هیجانی آنها می گردد. در واقع نوجوانان به رفتارهای ناسازگارانه اقدام می کنند چون والدین با آنها به شیوه ای ناسازگارانه رفتار کرده اند؛ یعنی زمانی که والدین

شیوه های فرزندپروری دیکتاتوری را به کار می برند، همین شیوه را به فرزندان خود نیز می آموزند که زمینه ساز اختلال سلوک می گردد. اما زمانی که والدین به شیوه های کارآمد و سازگارانه و الگوی فرزند پروری دموکراتیک با فرزندان خود تعامل می کنند، چنین الگوهای رفتاری و هیجانی را به فرزندان خود نیز انتقال می دهند که به معنای بروز رفتارهای سازگارانه تری در نوجوانان و کاهش اختلال سلوک و نشانه های آن در نوجوانان است. الگوهای رفتاری و شیوه تعامل والدین با فرزندان یا همان شیوه های فرزند پروری، منابع شناختی در اختیار افراد قرار می دهند که از طریق آنها افراد به پردازش اطلاعات شناختی شان می پردازند. شیوه های فرزند پروری یکی از نخستین الگوهای رفتاری می باشد که فرزندان در خانواده یاد می گیرند که در شکل گیری عادت ها، اندیشه های اجتماعی و شناخت های وی و چگونگی تفکر و رویارویی با مسایل مختلف و موقعیت های جدید تاثیر گذار است. نوع روابطی که بین فرزندان و والدین حاکم می باشد فضایی را ایجاد می کند که در آن عواطف، احساسات، افکار و رفتارهای کودک زاده می شود و متقابلاً بر روابط موجود در خانواده و شیوه های رفتاری و هیجانی فرد تاثیر گذار است. در خانواده هایی که والدین رفتار محبت آمیز دارند، معمولاً نوجوانان نیز با رفتارهای اخلاقی مثبت و احترام به دیگران و انگیزه پیشرفت رشد می کنند، و کودک یاد می گیرد تا مهارت های شناختی و هیجانی خود را به درستی پرورش دهد و بتواند در موقعیت های جدید انعطاف پذیری شناختی مناسبی از خود داشته باشد، چرا که چنین رفتاری را از والدین خود و در طی شیوه های فرزند پروری فرا گرفته است. بنابراین انعطاف پذیری شناختی از طریق شیوه فرزند پروری دموکراتیک می تواند بر اختلال سلوک تاثیر گذار باشد، چرا که انعطاف پذیری شناختی با تجربه های فرزندپروری دموکراتیک همسو بوده و رویارویی افراد را با موقعیت های جدید و استرس زا بهبود می بخشد و نشانه های اختلال سلوک همانند پرخاشگری را کاهش می دهد.

منابع

- اسماعیلی نسب، مریم؛ علیزاده، حمید؛ احدی، حسن؛ دلاور، علی و اسکندری، حسین. (۱۳۹۰). مقایسه اثربخشی دو روش آموزش والدین با رویکرد آدلر – درایکورس و بارکلی بر بهبود مؤلفه های محیط خانواده در خانواده های دارای فرزندان با اختلال سلوک، فصلنامه مطالعات روانشناسی بالینی، ۷۰-۴۳، (۴)۱.
- اقدسی، علی نقی؛ نجفی، سولماز؛ اسماعیلی، رقیه؛ پناه علی، امیر؛ محمدی، اکبر. (۱۳۹۰). مقایسه شیوه های فرزندپروری والدین نوجوانان پسر بزهکار و عادی، زن و مطالعات خانواده، ۴ (۱۳)، ۱۵۱-۱۴۱.
- پاکدامن، شهلا، خانجانی، مهدی. (۱۳۹۰)، نقش فرزندپروری ادراک شده در رابطه بین سبک های دلبستگی و جمع گرایی در دانشجویان، پژوهش های روان شناسی اجتماعی، ۱ (۴)، ۸۱-۱۰۲.
- حسینی دولت آبادی، فاطمه؛ سعادت، سجاد؛ قاسمی جوبنه، رضا. (۱۳۹۲). رابطه سبک های فرزندپروری، خودکارآمدی و نگرش به بزهکاری در دانش آموزان دبیرستانی، پژوهش نامه حقوق کیفری، ۴ (۲)، ۶۷-۸۸.
- رضا نژاد اصل، امین؛ عیسی زادگان، علی؛ میکائیلی، فرزانه. (۱۳۹۵). تاثیر دستکاری فعالیت عصبی قشر پیش پیشانی جانبی - خلفی بر کمبود انعطاف پذیری شناختی، شفای خاتم، ۴ (۲) ۱-۱۰.
- زنگنه ثانی، امین اله. (۱۳۹۶). رابطه سبک های فرزندپروری و کارکردهای خانواده با اختلال سلوک دانش آموزان پسر دوره متوسطه، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته روان شناسی عمومی. دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور.
- سهرابی، فائزه؛ خانجانی، زینب؛ زینالی، شیرین. (۱۳۹۴). اثربخشی آموزش فرزندپروری نالدین بر کاهش علایم اختلال سلوک و بهبود سبک های فرزندپروری، مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی گرگان، ۱۷ (۲)، ۳۰-۲۴.
- سیفی گندمانی، محمدیاسین؛ صفاری نیا، مجید؛ کلاتتری، سارا. (۱۳۹۲). سنخ شناسی فرزندپروری خانواده (ترکیب سبک فرزند پروری پدر و مادر) و تأثیر آن بر گرایش به مواد مخدر در نوجوانان پسر، فصلنامه اعتیاد پژوهی، ۷ (۲۵)، ۲۴-۱۱.
- شعاری نژاد، علی اکبر، ۱۳۷۵، مبانی روانشناختی تربیت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- قادری، فواد. (۱۳۸۹). بررسی مقایسه ای سبک های حل تعارض زناشویی و شیوه های فرزند پروری در بین زوجین رضایت مند و زوجین دارای تعارض زناشویی در شهر بندرعباس. پایان نامه کارشناسی ارشد رشته مشاوره خانواده. دانشگاه هرمزگان.
- کریمی، علی اکبر. (۱۳۸۹). بررسی رابطه بین کارکرد خانواده با سبک های هویت و جهت گیری مذهبی در دانش آموزان دختر و پسر سوم متوسطه شهرستان جلفا، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد
- گودرزی، محمد علی؛ هاشمی، راضیه؛ و تقوی، محمدرضا. (۱۳۹۷). تأثیر برنامه آموزش رفتاری والدین بارکلی به مادران بر کاهش مشکلات رفتاری کودکان مقطع ابتدایی با اختلال سلوک، دانش و پژوهش در روانشناسی کاربردی، ۱۹ (۱)، ۹-۱.
- Baumrind, D. (1991). The influence of parenting style on adolescent competence and substance use. *Journal of Early Adolescence*, 11, 56-95.
- Darling, N., & Steinberg, L. (1993). Parenting style as context: An integrative model. *Psychological Bulletin*, 113 (3), 487-496.
- Furlong M, McGilloway S, Bywater T, Hutchings J, Smith SM, Donnelly M. (2012). Behavioural and cognitive-behavioural group-based parenting programmes for early-onset conduct problems in children aged 3 to 12 years. *Cochrane Database Syst Rev*. Feb;2:CD008225.

Gallarín, M., & Alonso, A. (2012). Parenting practices, parental attachment and aggressiveness in adolescence: A predictive model. *Journal of Adolescence*, 35 (6), 1601-1610.

Grolnick, W. S. (2009) The role of parents in facilitating autonomous self-regulation for education. *Theory and Research in Education*: Vol 7: pp.164–173.

Haydicky .J., Wiener, J., Badali , P., Milligan , K., Ducharme, J. M. (2013). Evaluation of a Mindfulness-based Intervention for Adolescents with Learning Disabilities and Co-occurring ADHD and Anxiety, *Journal of Child and Family Studies* 24(1):76-94

Karol, L, Kumpfer, M., & Fowler, A. (2007). Parenting skills and family support programs for drug – abusing mothers, *seminars in Fetal and Neonatal Medicine*, 12, 134- 142.

Sukhodolsky DG, Martin A.(2008). Parent management training: treatment for oppositional, aggressive, and antisocial behavior in children and adolescents. In: Kazdin AE. *Parent management training: treatment for oppositional, aggressive, and antisocial behavior in children and adolescents*. 1 st. New York: Oxford University Press. 2008; p:424

Symons, D. (2004). Mental state discourse, theory of mind, and the internalization of self– other understanding, *Developmental Review*, 24, 159–188.

An overview of the close relationship between parenting styles and the prevalence of behavioral disorders in students

Aqhdas Feizi Anhar

Psychology expert, Parrosh Education, Urmia, Iran

Leila Hosseini

Cultural affairs management expert, Parrosh
Education, Urmia, Iran

Abstract - ۱-۱

The present study was conducted with the aim of investigating the relationship between parenting styles and the prevalence of behavioral disorders in students. This research is among the descriptive-analytical researches that have been used in the field of obtaining the required information and findings in line with the relationship between the mentioned variables from the results of internal and external researches conducted in this field. The results of the research indicate that the individual and family factors associated with behavioral disorders in students are very diverse and include things such as temperament, gender, brain damage and chemical neurodegenerative disorders, the economic-social status of the family, psychological problems of parents, Severe parental conflicts include disciplinary practices and unfavorable parenting styles of parents. Meanwhile, parents' educational methods have the greatest impact on the prevalence of these disorders, especially the aggression and bullying of students.

Key words: parents, behavioral disorder, educational styles, students